

گاه «زرگر» یا «نجیب‌الدین» یا «رضا» تخلص می‌کرده (مدرس تبریزی؛ آقابزرگ طهرانی، همانجاها) و همین امر موجب شده است که رضاقلی خان هدایت (همانجا)، و به تبع او مدرس تبریزی (همانجا)، وی را «زرگر اصفهانی» معرفی کنند (خاوری، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۸۲).

مظفر علیشاه کرمانی (متوفی ۱۲۱۵) در بحرالاسرار (ص ۱۳۷-۱۳۸) و میرزا محسن عمادالفرقاه (متوفی ۱۳۳۳) او را ستوده و در وصف وی شعر سروده‌اند (معصوم‌علیشاه، همانجا؛ خاوری، ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۰).

منابع: آقابزرگ طهرانی؛ محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، چاپ غلامرضا طباطبائی مجد، تهران ۱۳۷۸ ش؛ احمد تیمم‌داری، عرفان و ادب در عصر صفوی، تهران ۱۳۷۲-۱۳۷۳ ش؛ اسدالله خاوری، ذبیح: تصرف علمی - آثار ادبی، ج ۱، تهران ۱۳۶۲ ش؛ محمدعلی عبرت نائینی، تذکره مدینه‌الادب، چاپ عکس تهران ۱۳۷۶ ش؛ مدرس تبریزی؛ خانباها مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، تهران ۱۳۵۰-۱۳۵۵ ش؛ محمدنقی بن محمدکاظم مظفرعلیشاه کرمانی، کبریت احمر؛ و بحرالاسرار، چاپ جواد نوربخش، تهران ۱۳۵۰ ش؛ محمد معصوم بن زین‌العابدین معصوم‌علیشاه، طرائق الحقائق، چاپ محمدجعفر محبوب، تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۵ ش؛ احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران ۱۳۴۸-۱۳۵۳ ش؛ صلح‌الدین مهدوی، تذکره القبر، یا، دانشمندان و بزرگان اصفهان، اصفهان ۱۳۴۸ ش؛ رضاقلی بن محمدهادی هدایت، تذکره ریاض‌العارفین، چاپ مهرعلی گرکانی، تهران [۱۳۴۴ ش].

/ حسن کوهپایه /

تبریزی، ودود ← سهروردی، شهاب‌الدین
ابوالفتوح یحیی بن حبش

تبریزی، یحیی بن علی ← خطیب تبریزی

تبریزی خویی، ملامهرعلی، متخلص به فدوی، شاعر و غدیریته‌سرای قرن سیزدهم. سال تولد او بدروستی معلوم نیست ولی از تصریح فرهادمیرزا (ص ۷۰) به اینکه در ۱۲۶۲ به سن هشتادسالگی از دنیا رفته، پیداست که سال تولد او حدود ۱۱۸۲ بوده است. در زادگاه او نیز به سبب اشتهاش به زنوزی و خویی اختلاف هست (ریاحی، ص ۲۲۵؛ صدرایی خویی، ص ۹، ۱۴، که او را متولد زنوز و پرورش یافته در خوی دانسته است). ملامهرعلی تحصیلات ابتدایی را در خوی به‌انجام رسانید، سپس برای ادامه تحصیل به عراق و خراسان و اصفهان سفر کرد و بسیاری از علوم را فراگرفت. او به نجوم علاقه‌ای وافر داشت و خطاطی هم می‌کرد. در اواخر عمر به تبریز رفت و بدین سبب

متفاوت آورده‌اند؛ معصوم‌علیشاه (ج ۳، ص ۲۱۶) وفات وی را در ۱۱۸۵ و خاوری (ج ۱، ص ۲۸۷-۲۸۹) و تیمم‌داری (بخش ۱، ص ۳۴۰) آن را در ۱۱۰۸ ذکر کرده‌اند که به‌نظر می‌رسد تاریخ اخیر به واقعیت نزدیکتر باشد. آنچه مسلم است این است که تبریزی در ۱۱۰۰ زنده بوده، زیرا مثنوی خلاصه الحقایق را در این سال سروده و خود به آن تصریح کرده است (تیمم‌داری، بخش ۱، ص ۳۵۴). مدفن وی اصفهان است (مهدوی، ص ۳۲۶).

آثاری که از تبریزی باقی‌مانده اینهاست: ۱) نورالهدایه، در باره انواع معرفت و اصول دین و اصطلاحات و معارف صوفیه، نام اصلی آن در نسخ خطی نورالهدایه و مصدرالولایه است، اما در متن چاپ شده، قسمت دوم عنوان حذف شده است. این اثر مشتمل بر مقدمه و هفت اصل و خاتمه است و در ۱۰۷۸ تألیف شده است (خاوری، ج ۱، ص ۲۸۷؛ تیمم‌داری، بخش ۱، ص ۳۴۲، ۳۴۵-۳۴۶، ۲) سبع‌المثانی، منظومه‌ای عرفانی به فارسی بر وزن مثنوی مولوی، که آن را در ۱۰۹۴ سروده و مشتمل بر بیست هزار بیت است (معصوم‌علیشاه؛ مدرس تبریزی، همانجاها؛ خاوری، ج ۱، ص ۲۸۱). در ۱۳۴۲ احمدبن حاجی محمدکریم تبریزی این منظومه را کتابت کرد و در دارالعلم شیراز چاپ سنگی شد (تیمم‌داری، بخش ۱، ص ۳۵۰). ۳) دیوان (مدرس تبریزی، همانجا) در چهارهزار بیت مشتمل بر غزلیات، قصاید، ترجیعات و مراثی. این دیوان تاکنون چاپ نشده و فاقد تاریخ کتابت است (تیمم‌داری، بخش ۱، ص ۳۴۲). ۴) مثنوی خلاصه الحقایق، مشتمل بر مسائل فلسفی و عرفانی و مبانی تصوف و آداب سیر و سلوک، که در ۱۱۰۰ سروده شده است. میرزااحمد اردبیلی این اثر را در ۱۳۳۸ از روی نسخه‌ای خطی که در ۱۱۶۰ کتابت شده بود، در ضمن کفایة‌المؤمنین و اوصاف‌المقربین چاپ کرده است. این مثنوی آخرین اثر نجیب‌الدین تبریزی بوده است (مدرس تبریزی، همانجا؛ مشار، ج ۲، ستون ۱۹۰۴؛ خاوری، ج ۱، ص ۲۸۹؛ تیمم‌داری، بخش ۱، ص ۳۵۴-۳۵۵، بخش ۲، ص ۸۲۳). بعضی، دستور سلیمان و مقالات وافیة و اصطلاحات صوفیان را نیز از تألیفات او دانسته‌اند (منزوی، ج ۲، بخش ۱، ص ۱۰۳۸، ۱۴۰۹؛ تیمم‌داری، بخش ۱، ص ۳۴۲).

به آثار منظوم تبریزی بیشتر توجه شده است. او به تأثیر از زمانه خود به سبک هندی شعر گفته و به شیوه مولوی و حافظ نیز نظر داشته و از انوری و خاقانی هم تأثیر گرفته، گرچه بیش از همه متأثر از استاد خود، مؤذن خراسانی، بوده است (تیمم‌داری، بخش ۱، ص ۳۴۸-۳۴۹). در آثار منظوم او، آیات و روایات براساس معارف شیعی تفسیر و برخی از آنها به فارسی ترجمه شده است (همان، بخش ۱، ص ۳۶۳). وی بیشتر «جوهری» و

به ادیب تبریزی نیز شهرت یافت (مدرس تبریزی، ج ۴، ص ۳۱۱، به نقل از بحرالعلوم میرزا حسن زنوزی تذکره نگار معاصر ملامهرعلی خویی؛ قاضی طباطبائی، ص ۲۷؛ ریاحی؛ فرهاد میرزا قاجار، همانجاها). وی مدتی نیز در مرند ساکن بود و تأسیس مدرسه‌ای را در آن شهر به او نسبت می‌دهند (صدرايي خویی، ص ۱۵). نادر میرزا قاجار (متوفی ۱۳۰۳) در گزارش تحصیل خود در صرف و نحو و لغت نزد ملامهرعلی از او با عنوان «دبیری کهنه ادیب... با قدی خمیده» یاد کرده است (ص ۳۸۲-۳۸۳). زنوزی نیز او را با اوصافی چون حکیم، منجم، عالم و عارف وصف کرده است (مدرس تبریزی، همانجا).

معیشت ملامهرعلی با پریشانی و عسرت توأم بود (-) فرهاد میرزا قاجار، همانجا). چون از وی رفتار خلاف عرف سر می‌زد، بعضی او را به ملامت‌گیری منسوب داشته‌اند. جمعی دیگر نیز از او کشف و کرامت نقل کرده‌اند (قاضی طباطبائی، ص ۲۸-۲۹). ملامهرعلی - که به علت فقر و مسکنت، بدرغم میل خود، بیشتر عمرش را در تجرد گذراند - در اواخر عمر ازدواج کرد و پسری به نام فضلعلی از خود بجا گذاشت که خاندان فضلّی در تبریز از اعقاب او هستند (ریاحی، ص ۲۲۶؛ فرهاد میرزا قاجار، ص ۸۲؛ قاضی طباطبائی، ص ۳۰). وی در ۱۲۶۲ در تبریز از دنیا رفت (فرهاد میرزا قاجار، ص ۷۰؛ ریاحی، ص ۲۵۵).

عمده شهرت ملامهرعلی فدوی خویی به سبب قصیده مدحیه یا غدیریه اوست، با مطلع: هَا عَلِیُّ بَشَرٌ کَیْفَ بَشَرٍ؟ رُئِیَ فِیهِ تَجَلُّی و ظُهِر (فرهاد میرزا قاجار، همانجا؛ برای روایت رؤیای ملامهرعلی پس از انشای این قصیده و بد خواب دیدن پیامبر و علی علیهما السلام - تبریزی خیابانی، ص ۱۲۸). مقبولیت و رواج عام بیت بدیع و زیبای فوق که بسی مشهورتر از شاعر آن است باعث شده تا بعضی تذکره‌نویسان گمان برند که ملامهرعلی این بیت معروف را تضمین کرده و مطلع قصیده خود قرار داده است. قصیده مزبور بین سالهای ۱۲۱۶-۱۲۴۰ سرود شده و ابیات آن نیز به اختلاف بین بیست تا چهل بیت با تقدم و تأخر بسیار گزارش شده است (صدرايي خویی، ص ۲۸-۲۹). فرهاد میرزا در زنبیل، ضمن نقل اشعار و شرح حال جامعی از فدوی (ص ۷۰-۸۸) که معاصر او بوده، قصیده مزبور را در بیست و نه بیت نقل کرده است (ص ۷۰-۷۲). ترجمه فارسی منظومی نیز از این قصیده، با همان وزن و قافیه، از میرزا محمد رضا بصیرت شیرازی در دست است که در آن چهل بیت نقل و ترجمه شده است (صدرايي خویی، ص ۳۱-۳۶). قصیده غدیریه از زمان سروده شدن مورد توجه و اقبال فضلا و شعرا و مخصوصاً اهل منبر واقع شد، به طوری که گذشته از

ترجمه منظوم یاد شده، چهار تخمیس و یک تضمین از آن سروده شد (برای تفصیل در این باره - همان، ص ۳۸-۶۱).

ملامهرعلی به سه زبان ترکی، فارسی و عربی شعر می‌سرود و تخلص او در فارسی و ترکی «فدوی» بود (فرهاد میرزا قاجار، ص ۷۰؛ قس هدایت، ج ۲، بخش ۲، ص ۹۵۱، که تخلص او را با نامش خلط کرده و «مهری» ضبط کرده است). همچنین وی قصیده لطیف و کوتاهی در هجده بیت به فارسی و در منقبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این مطلع دارد: «لا» استعاره‌ای ز جلال محمد است / «الا» کنایه‌ای ز جمال محمد است (فرهاد میرزا قاجار، ص ۷۳-۷۴). گذشته از این دو قصیده، اشعار فارسی و عربی وی از استحکام و بلاغت چندانی برخوردار نیست. بویژه اشعار عربی او دارای سکنه‌های ناخوش و اغلاط ادبی است (در باره شعر فارسی و عربی خویی - قاضی طباطبائی، ص ۳۰-۳۱). در عوض اشعار ترکی او را به سبب احتوای بر معانی لطیف عاشقانه و نیز بیان موضوعات حکمی و فلسفی عالی شمرده‌اند (همان، ص ۳۱). وی قصاید و مراسلاتی به عربی در مدح میرزا عیسی و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی دارد که در آنها مداحی را شعار خود کرده و برای طلب وظیفه و رجه معاش شرحی از وضع نابسامان و فقر و تجرد خود آورده است. زبان وی در این قطعات تند، هجوآمیز و رکبیک است (فرهاد میرزا قاجار، ص ۷۵-۷۸، ۸۵-۸۷). ملامهرعلی زمانی نیز به سبب شعری دوپهل و طنزآمیز که برای میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام تبریزی (متوفی ۱۲۷۹) گفته بود، مورد بی‌مهری او واقع شد (قاضی طباطبائی، ص ۲۸). وی قصیده‌ای تاریخی نیز در مدح حبیب‌قلی خان دُنبلی، حاکم وقت خوی، در ۹۲ بیت سروده که در آن از بی‌وفایی دنیا شکایت کرده است (برای قصیده مزبور - ریاحی، ص ۵۷۲-۵۷۵). از ملامهرعلی دیوانی بجا نمانده و تنها اشعاری پراکنده به فارسی و عربی و ترکی و ماده تاریخی‌هایی به عربی در تذکره‌ها از او نقل شده است (برای اشعار - فرهاد میرزا قاجار، ص ۷۰-۸۸؛ ریاحی، ص ۲۲۵-۲۲۷؛ صدرايي خویی، ص ۱۹-۲۵؛ قس آقابزرگ طهرانی، ج ۹، قسم ۳، ص ۸۱۶، ۱۱۳۶، که با اشتباه و تکرار از دیوان فدوی زنوزی خویی و دیوان مهر خویی نام برده است؛ برای ماده تاریخی‌های خویی - نخجوانی، ص ۳۰، ۳۱۳).

منابع: آقابزرگ طهرانی؛ علی تبریزی خیابانی، کتاب علماء معاصرین، چاپ سنگی تهران ۱۳۶۶؛ محمد امین ریاحی، تاریخ خوی، تهران ۱۳۷۲؛ علی صدرايي خویی، ولایت‌نامه «غدیریه»، قم ۱۳۷۶؛ فرهاد میرزا قاجار، زنبیل، چاپ محمد رمضان، تهران ۱۳۶۷؛ حسن قاضی طباطبائی، «ملامهرعلی تبریزی»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱، ش ۵ (مرداد ۱۳۲۷)؛ مدرس تبریزی؛ نادر میرزا قاجار، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، چاپ غلامرضا طباطبائی مجد، تبریز

بدرستی روشن نیست که تبسه چه هنگام به سلطه مسلمانان در آمد، اما احتمالاً بعد از ۷۰۳/۸۴ بوده است که مغرب کاملاً تصرف شد. از آن به بعد، این شهر بخشی از قلمرو سلسله‌هایی، از اغالبه تا حَفْصیان شد که یکی بعد از دیگری حکومت کردند. با از میان رفتن اهمیت نظامی شهر، تاریخ آن تا حمله بنو حلال [از طوایف عرب که در نیمه اول قرن دوم به افریقا مهاجرت کردند] در ۴۴۳ که از آن آسیب بسیار دید، نسبتاً بی‌حادثه گذشت. در کتاب *البیان ابن عذاری* از این شهر نامی نیست. تسلط فاطمیان شیعی، بی‌جنگ و خونریزی انجام گرفت. بعد از ۲۹۴ تبسه به صورت پایگاهی برای اتمام فتح افریقیه و بیرون آوردن آن از چنگ اغالبه در آمد و در دوره فاطمیان مرکز یکی از «کوره» (استان)‌ها شد. ابویزید نُکَری، «ذوالجبار»، در ۳۳۲ شهر را به تصرف درآورد و بخشی از باروی آن را ویران کرد. در ۳۹۰-۳۹۱ بادیس زیری برای نجات تبسه از حملات یاغیان ناگزیر وارد عمل شد. در زمان ابوبکر حفصی (۷۱۸-۷۴۶) شهر با حکومت محمد بن عبدون، از شیوخ محلی، تا ۷۳۹ نپسداستقلالی پیدا کرد. در ۹۸۱ ترکها پادگانی در آنجا داشتند که در محل کلیسای فعلی واقع بود. از ازدواج ترکها با زنان بومی، «قول - اوغلو»^{۱۰} (غلام‌زادگان) پیدا شدند، که در ترویج مذهب حنفی، به زیان مذهب مالکی رایج، نقش داشتند. بعد از اینکه شهر قسنطینه^{۱۴} در ۱۸۲۷/۱۲۵۳ به دست فرانسویان افتاد، پادگان ترکها به تونس عقب نشست و بعضی از بزرگان شهر برای پر کردن خلأ سیاسی و حفظ شهر از هجوم بیابان‌نشینان، به فرانسه متوسل شدند.

به این ترتیب، فرانسه از ۱۸۴۲/۱۲۵۸ شروع به اشغال تبسه کرد، اما تا ۱۸۵۱/۱۲۶۷ این اقدام قطعی نشد. در ۱۲۸۲/۱۸۶۵ قوای ابن‌غذاهم، شورشی تونس، در ارتفاعات تبسه تارومار شد. در شورش عمومی ۱۲۸۸/۱۸۷۱ محیی‌الدین، پسر امیر عبدالقادر، کوشید که شهر را تصرف کند، اما موفق نشد و از آن پس مطرود پدر گشت. در ۱۲۹۸/۱۸۸۱ تبسه پایگاه نظامی مهمی برای انقیاد تونس جنوبی بود. در ۱۳۳۶ ش/۱۹۵۷، برای جداسازی مجاهدین الجزایری از پایگاههای واقع در خاک تونس، حفاظی فلزی دارای جریان برق، به طول دویست کیلومتر از بونه تا تبسه کشیده شد. بعد از استقلال الجزایر، تبسه کرسی ولایت (استان) شد. [جمعیت آن در ۱۳۷۷ ش/۱۹۹۸، ۱۵۳'۲۴۶ تن ضبط شده است (دایرةالمعارف کلمبیا)^{۱۵}، ذیل "Tebessa"]^{۱۶}.

۱۳۷۳ ش؛ حسین نخجوانی، *مراد التواریخ*، تهران ۱۳۲۳ ش؛ رضائلی بن محمد هادی هدایت، *مجمع الفصحاح*، چاپ مظاهر مصفا، تهران ۱۳۳۶-۱۳۴۰ ش.

/ محمد هانی ملّازاده /

تَبَسَّه، شهری در مشرق الجزایر. در ۲۳۵ کیلومتری جنوب عَنَابَه (بوند^{۱۰})، ۱۹ کیلومتری مرز غربی تونس امروزی، و در ۳۵°۲۱ عرض شمالی، ۸°۶ طول شرقی و ارتفاع ۸۵۰ متری واقع است. یاقوت حموی (ج ۱، ص ۸۲۳) نام آن را تَبَسَّه ذکر کرده است. در منابع قدیمی اروپایی به آن توسته^۱ می‌گفتند.

دشت مرتفعی که شهر در آن قرار گرفته، از قبل از تاریخ مسکون بوده است؛ از جمله مدارک آن بناهای سنگی موجود در گاستل^۲ و سنگ‌نوشته‌های صخره‌های سَفَسَف است که در افسانه‌ها بنیان آن را به هرکول نسبت داده‌اند. این شهر از قرن هفتم قبل از میلاد تابع کارتاژ بود و بعد از سومین جنگ روم و کارتاژ (جنگهای پونیک^۳؛ ۱۴۹ تا ۱۴۶ ق م) زیر سلطه روم قرار گرفت. با استقرار سپاه وِسپاسیانوس^۴ در تبسه، که دیگر شهری خودگردان شده بود، و به برکت باروری دشتی که آن را احاطه کرده بود، شهر ترقی کرد و در زمان هادریانوس^۵ (۱۱۷-۱۳۸ میلادی) جمعیت آن به ۵۰'۰۰۰ تن رسید. سِپْتیمیوس سوروس^۶ آن را مهاجرنشین^۷ کرد و ساکنانش را شهروند روم شناخت. رومیان در عوض چوبهای تزیینی (*annona*) که از آنجا بردند، ساختمانهای عظیمی در آن برپا کردند که خرابه‌های موجود شاهد آن است: آمفی‌تئاتری به گنجایش ۷'۰۰۰ تن، معبد مینروا^۸، طاق کاراکالا^۹ و بناهای دیگر.

از آغاز قرن سوم میلادی، مسیحیت در این شهر پدیدار شد و از آن شهیدانی چون کریسپین قدیس^{۱۰} (۳۰۵ میلادی) برخاستند. مانویت نیز در آنجا رایج بود و فرقه دوناتیان^{۱۱} (از فرقه‌های مسیحی) شورایی داشت که نفوذ چندانی نیافت. هنگامی که ثئودوسیوس^{۱۲} اول (حک: ۳۷۹-۳۹۵ میلادی) مسیحیت را دین رسمی شناخت، در شمال تبسه کلیسایی از نوع کلیساهای صدر مسیحیت، معروف به باسیلیکا^{۱۳}ی کریسپین قدیس، که عالیت‌ترین بنای عالم مسیحیت در شمال افریقا بود، ساخته شد، اما با افتادن شهر به دست واندالها، انحطاط آن آغاز گشت و با سلطه دوباره روم شرقی، موقعیت آن تا حد یک دژ مستطیل شکل به ابعاد ۳۲۰ متر در ۲۸۰ متر، با بارویی محکم و سه دروازه، تنزل یافت.

1. Theveste	2. Gastel	3. Punic	4. Vespasian	5. Hadrian	6. Septimius Severus
7. colonia	8. Minerva	9. Caracalla	10. St. Crispin	11. Donatism	12. Theodosius
13. basilica	14. Constantine	15. The Columbia encyclopedia			